

سال انتشار	۱۴۰۵	شماره انتشار	صفحات	۱-۱۵
------------	------	--------------	-------	------

رویکردهای نوین در پیشگیری از تکرار جرم: از مجازات محوری تا عدالت ترمیمی

آقای رضا غریبان لواسانی و آقای دکتر مهدی بیژنی

دانش آموخته کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی واحد الکترونیک

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد الکترونیک

چکیده

این پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی و با بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای، کارکرد عدالت ترمیمی را در کاهش تکرار جرم در حقوق کیفری ایران بررسی می‌کند. مسأله اصلی آن است که اتکای صرف به مجازات و حبس، به‌ویژه در قبال بزهکاران قابل اصلاح، در بسیاری موارد نه تنها به کاهش بازگشت به جرم منجر نشده، بلکه از رهگذر انگ‌زنی، طرد اجتماعی و تضعیف پیوندهای خانوادگی و اجتماعی، زمینه تکرار بزه را نیز تقویت کرده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که عدالت ترمیمی، با تأکید بر جبران خسارت بزه‌دیده، مسئولیت‌پذیری بزهکار، میانجی‌گری کیفری و مشارکت جامعه محلی، ظرفیت آن را دارد که بستر بازپذیری اجتماعی بزهکار را تقویت و احتمال تکرار جرم را کاهش دهد. بررسی مقررات کیفری ایران نیز بیانگر آن است که هر چند نهادهایی مانند مجازات‌های جایگزین حبس، تعویق صدور حکم، تعلیق اجرای مجازات و میانجی‌گری، زمینه‌های نسبی حرکت به سوی عدالت ترمیمی را فراهم کرده‌اند، اما نبود سیاست جنایی منسجم، محدودیت‌های اجرایی و غلبه نگرش کیفرمحور، مانع تحقق کامل این رویکرد شده است. نوآوری پژوهش در تبیین این نکته است که عدالت ترمیمی در حقوق ایران باید نه به‌عنوان جایگزین مطلق مجازات، بلکه به‌مثابه مکملی افتراقی و جامعه‌مدار برای اصلاح بزهکار و کاهش پایدار تکرار جرم فهم و اجرا شود. بر این اساس، پژوهش اثبات می‌کند که کاهش مؤثر تکرار جرم در ایران، مستلزم گذار تدریجی از سیاست کیفری صرفاً سرکوب‌گر به الگویی ترکیبی، ترمیمی و بازسازگراانه است.

واژگان کلیدی: تکرار جرم، عدالت ترمیمی، مجازات محوری، بازسازی اجتماعی، سیاست جنایی افتراقی.

طبقه‌بندی: JEL: فقه - حقوق - جزا و جرم شناسی - حقوق بین الملل - حقوق خصوصی

New approaches in preventing recidivism: from punishment-oriented to restorative justice

Abstract

This research examines the function of restorative justice in reducing recidivism in Iran's criminal law by descriptive-analytical method and using library resources. The main issue is that relying solely on punishment and imprisonment, especially for reformable criminals, in many cases has not only led to a reduction in recidivism, but has also strengthened the grounds for repeat offenders through stigmatization, social exclusion, and the weakening of family and social ties. The findings of the research show that restorative justice, with an emphasis on victim compensation, criminal responsibility, criminal mediation and local community participation, has the capacity to strengthen the criminal's social acceptance platform and reduce the likelihood of recidivism. The examination of Iran's criminal regulations also shows that although institutions such as alternative punishments of imprisonment, postponement of sentencing, suspension of punishment and mediation have provided relative grounds for moving towards restorative justice, the lack of a coherent criminal policy, enforcement limitations and the predominance of a punishment-oriented attitude have hindered the full realization of this approach. The innovation of the research is in explaining the point that restorative justice in Iranian law should be understood and implemented not as an absolute substitute for punishment, but as a differential and community-oriented supplement for reforming the criminal and reducing sustainable recidivism. Based on this, the research proves that the effective reduction of recidivism in Iran requires a gradual transition from a purely repressive criminal policy to a hybrid, restorative and adaptive model.

Keywords: repeat offense, restorative justice, Punishment oriented, Social rehabilitation, Differential criminal policy.

متن مقاله

مسئولیتی که نه تنها بر عهده بزهکار برای جبران خسارت، بلکه بر عهده دولت و جامعه برای فراهم کردن بسترهای بازگشت است. هدف بنیادین این رویکرد، کاهش نرخ تکرار جرم از طریق بازسازی اجتماعی است. بازسازیگری به معنای فرایندی است که در آن بزهکار، هویت خود را از مجرم به عضو مفید جامعه تغییر می‌دهد. این هدف محقق نمی‌شود مگر با جایگزینی رویکردهای قهرآمیز با سیاست‌های ترمیمی. در نظام‌های ترمیمی، تمرکز اصلی بر ترمیم شکاف ایجاد شده میان بزهکار، بزه دیده و جامعه است. وقتی بزهکار در فرایندی داوطلبانه، خسارت ناشی از عمل خود را جبران کرده و با پذیرش مسئولیت، در پی بازسازی اعتماد عمومی برمی‌آید، احتمال درونی‌سازی هنجارها بسیار بالاتر می‌رود.

در واقع، تکرار جرم در بسیاری از موارد نتیجه شکست فرایند ادغام اجتماعی است. زندانی که پس از گذراندن دوران محکومیت، بدون هیچ پشتوانه حمایتی و در حالی که هویت اجتماعی‌اش توسط جامعه طرد شده است به محیط پیشین بازمی‌گردد، به احتمال قریب به یقین به بزهکاری باز خواهد گشت. بنابراین، پیشگیری از تکرار جرم در این پارادایم نوین، ترکیبی است از مداخلات حمایتی، برنامه‌های توانمندسازی، و استفاده از جایگزین‌های حبس که به فرد اجازه می‌دهد پیوند خود را با جامعه حفظ کند. آسیب‌شناسی رویکرد مجازات‌محور نشان می‌دهد که مدل سنتی مبتنی بر سیاست جنایی سرکوبگر بر این باور ساده‌انگارانه استوار است که هر چه مجازات سخت‌تر باشد، بازدارندگی بیشتر است، اما بررسی‌های جرم‌شناختی اثبات کرده است که این رابطه، خطی نیست. نظریات سنتی ارباب، بزهکار را موجودی عقلایی می‌دانند که پیش از ارتکاب جرم، سود و زیان را می‌سنجد، در حالی که بخش بزرگی از جرایم خرد و متوسط، نه حاصل محاسبه عقلانی، بلکه ناشی از شرایط اضطراری، اختلالات روانی، اعتیاد، یا فشارهای اقتصادی محیطی است. در این شرایط، افزایش شدت کیفر نه تنها ترس ایجاد نمی‌کند، بلکه فرد را در موقعیت ناچاری قرار می‌دهد که ریسک دستگیری را به جان بخرد؛ حبس، با نبود کردن فرصت‌های اشتغال فرد، عملاً هزینه جرم نکردن را برای او افزایش می‌دهد؛ چرا که فردی که پس از حبس، فاقد سرمایه اجتماعی و شغلی است، راهی

نظام‌های عدالت کیفری در سده‌های اخیر، همواره درگیر کشمکش میان دو قطب متضاد بوده‌اند؛ یکی عدالت تنبیهی که ریشه در ضرورت‌های اخلاقی و نیاز جامعه به واکنش در برابر نقض هنجارها دارد و دیگری، هدف غایی اصلاح و بازپروری که به عنوان غایت نهایی سیاست جنایی مدرن مطرح می‌شود. با وجود این، شواهد میدانی و آمار نرخ تکرار جرم در جوامع مختلف نشان می‌دهد که مدل‌های سنتی مبتنی بر کیفرمحوری، در تحقق وعده‌ی خویش برای کاهش بزهکاری ناکام بوده‌اند. این ناکامی، نه یک اتفاق گذرا، بلکه ناشی از یک پارادایم ناقص در شناخت ماهیت جرم و هویت بزهکار است. کیفرمحوری، که بر ستون‌های ارباب و ناتوان‌سازی استوار است، جرم را پدیده‌ای ساده و بزهکار را فردی می‌انگارد که تنها با تحمیل رنج یا حذف فیزیکی از محیط اجتماعی، از تکرار عمل مجرمانه بازداشته می‌شود، اما در واقعیت، سیستم زندان‌محور به جای آنکه کانون اصلاح باشد، اغلب به آموزشگاه جرم بدل شده است. فرآیند حبس، با تضعیف پیوندهای خانوادگی، قطع ارتباط با بازار کار و برچسب‌زنی که همواره با بزهکار باقی می‌ماند، عملاً راهی جز بازگشت به رفتارهای مجرمانه برای فرد باقی نمی‌گذارد. این انگ‌زنی نهادی، هویت بزهکار را تثبیت کرده و او را در وضعیت طرد اجتماعی قرار می‌دهد؛ وضعیتی که در آن، بازگشت به دنیای جرم، نه یک انتخاب آزادانه، بلکه پیامد ناگزیر شرایطی است که نظام کیفری برای او ساخته است.

بحران کارآمدی نظام‌های کیفرمحور، ضرورت گذار به سیاست‌های پیشگیرانه و ترمیمی را بیش از پیش آشکار کرده است. پیشگیری از تکرار جرم، دیگر نباید تنها در دیوارهای زندان جست‌وجو شود. مدل‌های سنتی با تقلیل مسئله جرم به انتخاب عقلانی بزهکار، از عوامل ریشه‌ای و ساختاری که او را به سمت جرم سوق می‌دهند، غافل مانده‌اند. در مقابل، گذار به سیاست‌های پیشگیرانه، مستلزم تغییر نگاه از جرم‌محوری به مجرم‌محوری و در نهایت بسترمحوری است. این گذار به معنای نادیده گرفتن مسئولیت کیفری نیست، بلکه به معنای بازتعریف مسئولیت است؛

پایدار منجر نمی‌گردد بلکه در بسیاری از موارد به دلیل نادیده گرفتن ریشه‌های ساختاری و روانی شکل‌گیری بزهکاری کارکرد اصلی خود را از دست می‌دهد و صرفاً به یک واکنش انتقام‌جویانه تقلیل می‌یابد در این مدل‌ها فرض بر این است که انسان موجودی کاملاً محاسبه‌گر است که پیش از ارتکاب هر رفتار مجرمانه سود و زیان ناشی از آن را در ترازوی عقل می‌سنجد در حالی که واقعیت‌های میدانی و پرونده‌های کیفری اثبات می‌کنند که بخش عمده‌ای از جرایم در شرایط بحران‌های هیجانی فشارهای شدید اقتصادی و یا تحت تاثیر اختلالات شخصیتی رخ می‌دهند و در چنین فضایی تهدید به مجازات و ارباب کیفری هیچ‌گونه جایگاهی در ذهن مرتکب ندارد از سوی دیگر رویکرد ناتوان‌سازی که عالی‌ترین تجلی آن در نهاد زندان و سلب آزادی خلاصه می‌شود با دور کردن فیزیکی بزهکار از جامعه تنها صورت مسئله را برای مدت زمان مشخصی پاک می‌کند بدون آنکه هیچ‌گونه مداخله درمانی و اصلاحی در شخصیت وی صورت پذیرد این رویکرد انفعالی که فاقد هرگونه پویایی در جهت بازسازی اخلاقی و اجتماعی محکومان است در نهایت به انباشت جمعیت کیفری در ندامتگاه‌ها می‌انجامد و هزینه‌های گزافی را بر سیستم قضایی و اجرایی کشور تحمیل می‌نماید بدون آنکه دستاورد ملموسی در راستای تامین امنیت پایدار و پیشگیری از تکرار جرم به همراه داشته باشد و همین امر ضرورت بازنگری بنیادین در فلسفه مجازات‌ها و گذار از مدل‌های مبتنی بر خشونت و سرکوب را بیش از پیش نمایان می‌سازد (کتابافزاده موگهی، ۱۴۰۴: ۲۴).

یکی از مخرب‌ترین پیامدهای رویکردهای سنتی و حبس‌گرا در سیستم حقوقی مسئله انگ‌زنی و طرد اجتماعی بزهکاران است که به عنوان یک مانع جدی در مسیر بازگشت شرافتمندانه آن‌ها به آغوش جامعه عمل می‌کند و چرخه باطلی از جرم و مجازات را به وجود می‌آورد هنگامی که یک فرد به موجب حکم دادگاه روانه زندان می‌شود نظام کیفری به طور رسمی برچسب مجرمیت را بر پیشانی وی الصاق می‌کند و این برچسب در بسیاری از موارد حتی پس از تحمل کامل کیفر و آزادی از زندان نیز از بین نمی‌رود و به عنوان یک لکه ننگ هویتی در تمامی ابعاد زندگی

جز بازگشت به جرم برای بقا ندارد.

زندان در ساختار کیفرمحور، نهادی است که فرد را از پیوندهای اولیه می‌برد و این گسست، هسته اصلی فرآیند تکرار جرم است. وقتی فرد از ساختارهای حمایتی جامعه جدا می‌شود، ناگزیر به خرده‌فرهنگ‌های زندان پناه می‌برد؛ جایی که سلسله‌مراتبی از قدرت، بزهکار را در هویت مجرمانه خود تایید می‌کند. بزرگترین خطای سیاست جنایی کیفرمحور، نگاه به آزادی به عنوان پایان دوره محکومیت است، در حالی که برای جلوگیری از تکرار جرم، آزادی باید نقطه آغاز برنامه‌های نظارتی و حمایتی باشد. نظام کیفرمحور با تمرکز بر تنبیه در دوره حبس، از آنچه در فردی آزادی رخ می‌دهد غافل است و این خلأ حمایتی، همان نقطه‌ای است که چرخه تکرار جرم دوباره آغاز می‌شود. علاوه بر این، نگهداری زندانیان در حبس‌های طولانی‌مدت، هزینه‌های اقتصادی گزافی بر دولت تحمیل می‌کند و جامعه نیز هزینه‌های غیرمستقیمی نظیر فروپاشی خانواده‌های زندانیان و کاهش نیروی کار مولد را می‌پردازد. این در حالی است که رویکردهای نوین با تمرکز بر جایگزین‌ها، علاوه بر کاهش این هزینه‌ها، نرخ تکرار جرم را نیز به‌طور معناداری تقلیل می‌دهند. نظام‌های کیفری باید بپذیرند که کیفر، پایان ماجرا نیست، بلکه آغاز فرایندی است که باید به بازسازی شخصیت بزهکار و امنیت جامعه ختم شود؛ مسیری که نیازمند تغییر فرهنگ قضایی، اصلاح ساختارهای زندانبانی و مشارکت فعال نهادهای مدنی است تا بتوان بزهکار را از حاشیه به متن جامعه بازگرداند.

۲. آسیب‌شناسی رویکردهای سنتی

رویکردهای سنتی در نظام عدالت کیفری همواره بر پایه‌های ارباب و ناتوان‌سازی بنا شده‌اند و این دو مفهوم به عنوان ارکان اصلی واکنش‌های اجتماعی علیه پدیده مجرمانه شناخته می‌شدند به طوری که قانون‌گذار با وضع مجازات‌های سنگین و خشن در پی آن بود تا از طریق ایجاد ترس در دل مجرمان بالقوه و همچنین سلب توانایی فیزیکی مجرمان بالفعل جامعه را در برابر خطرات ناشی از نقض هنجارهای قانونی محافظت نماید اما واکاوی دقیق این مدل‌ها در بستر مطالعات نوین حقوق کیفری و جرم‌شناسی نشان می‌دهد که تکیه صرف بر ارباب نه تنها به بازدارندگی

حس بی‌عدالتی و انتقام‌جویی در نهاد محکومان پرورش می‌یابد و این احساس تقابل با حاکمیت قانون انگیزه‌های درونی آن‌ها را برای تکرار رفتارهای ناپه‌نجار تقویت می‌نماید علاوه بر این تحمل حبس‌های طولانی‌مدت در شرایط نامساعد زندان‌ها موجب تخریب بنیان‌های روانی و شخصیتی زندانیان می‌شود و توانایی آن‌ها را برای انطباق با شرایط زندگی آزاد و پذیرش مسئولیت‌های اجتماعی به شدت کاهش می‌دهد این افراد پس از سال‌ها دوری از جریان عادی زندگی مهارت‌های ارتباطی و شغلی خود را از دست می‌دهند و با پدیده‌ای به نام نهادینه‌شدن مواجه می‌گردند که در آن فرد تنها در محیط بسته و ساختاریافته زندان احساس امنیت می‌کند و توانایی رویارویی با چالش‌های پیچیده دنیای بیرون را ندارد در نتیجه همین ناتوانی و استیصال است که فرد را مجدداً به سمت ارتکاب جرم سوق می‌دهد تا بار دیگر به همان محیط آشنای زندان بازگردد و این چرخه تکرار جرم که محصول مستقیم سیاست‌های سخت‌گیرانه و فقدان برنامه‌های حمایتی است بنیان‌های امنیت اجتماعی را متزلزل ساخته و کارآمدی نهادهای عدالت کیفری را به شدت زیر سوال می‌برد (لعلی، ۱۴۰۴: ۳۷).

با توجه به ناکارآمدی و آسیب‌های گسترده ناشی از رویکردهای سنتی ضرورت گذار نظام حقوقی به سمت سیاست‌های جنایی ترمیمی و بازپرورانه بیش از هر زمان دیگری احساس می‌شود و قانون‌گذار باید با اتخاذ تدابیر نوین و مبتنی بر کرامت انسانی بسترهای لازم را برای پیشگیری از تکرار جرم و بازگشت موفقیت‌آمیز بزهکاران به جامعه فراهم آورد در این راستا توسعه برنامه‌های آموزشی حرفه‌آموزی و خدمات روان‌درمانی در طول دوران تحمل کیفر از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است زیرا بسیاری از مجرمان به دلیل فقدان مهارت‌های پایه زندگی و اختلالات روان‌شناختی به سمت بزهکاری کشیده شده‌اند و ارائه این خدمات می‌تواند ریشه‌های اصلی انحراف را در درون آن‌ها بخشکاند علاوه بر این استفاده از نهادهای ارفاقی و جایگزین‌های حبس مانند تعویق صدور حکم تعلیق اجرای مجازات آزادی مشروط و نظام نیمه‌آزادی می‌تواند ضمن جلوگیری از ورود افراد به محیط آسیب‌زای زندان فرصت جبران

فردی و اجتماعی وی سایه می‌افکند تبعات حقوقی و عرفی این انگ‌زنی به گونه‌ای است که فرد سابقه‌دار در دسترسی به فرصت‌های شغلی مناسب امکانات آموزشی و حتی برقراری روابط سالم خانوادگی و اجتماعی با محدودیت‌های شدیدی مواجه می‌گردد و جامعه با نگاهی آمیخته به بی‌اعتمادی و طرد با وی رفتار می‌کند این انزوای تحمیلی که در ادبیات حقوق کیفری از آن به عنوان مرگ مدنی یاد می‌شود فرد را به حاشیه می‌راند و احساس تعلق خاطر او را به ارزش‌ها و هنجارهای قانونی به شدت تضعیف می‌نماید در چنین شرایطی زندانی آزاد شده که تمام درهای بازگشت و جبران گذشته را به روی خود بسته می‌بیند برای تامین نیازهای اولیه زندگی و یافتن پایگاهی برای پذیرش هویتی چاره‌ای جز پناه بردن به خرده‌فرهنگ‌های بزهکارانه و شبکه‌های مجرمانه پیدا نمی‌کند در واقع محیط زندان به جای آنکه محلی برای تهذیب نفس و اصلاح رفتار باشد به دلیل تراکم جمعیت و همنشینی بزهکاران با درجات مختلفی از انحراف به مدرسه‌ای برای انتقال تجربیات مجرمانه تبدیل می‌شود و فردی که شاید به دلیل یک خطای کوچک یا لغزش اتفاقی وارد این محیط شده است در نهایت با هویتی کاملاً تثبیت شده در دنیای جرایم خشن‌تر و پیچیده‌تر به جامعه بازمی‌گردد که این فرایند دقیقاً در نقطه مقابل اهداف بازپرورانه و اصلاحی حقوق جزا قرار دارد (فرهادی، ۱۴۰۴: ۱۱۵).

تحلیل رابطه میان سخت‌گیری کیفری و افزایش نرخ تکرار جرم از دیگر مباحث چالش‌برانگیز در نقد سیاست‌های سنتی است که نشان می‌دهد تشدید مجازات‌ها لزوماً به معنای کاهش آمار بزهکاری نیست و در بسیاری از نظام‌های حقوقی اعمال کیفرهای خشن و طولانی‌مدت نتیجه‌ای کاملاً معکوس به همراه داشته است طرفداران رویکردهای سخت‌گیرانه همواره استدلال می‌کنند که افزایش شدت مجازات هزینه ارتکاب جرم را بالا می‌برد اما مطالعات و تحقیقات گسترده در حوزه فقه جزایی و حقوق کیفری تطبیقی ثابت کرده است که آنچه موجب بازدارندگی موثر می‌شود حتمیت و قطعیت در اجرای مجازات است نه صرفاً شدت و خشونت آن زمانی که سیستم قضایی به جای تمرکز بر کشف سریع جرم و دادرسی عادلانه تمام توان خود را معطوف به صدور احکام سنگین حبس می‌کند

گسست‌های هویتی، ناکامی در جامعه‌پذیری، احساس بیگانگی اجتماعی و فقدان فرصت بازپذیری جست‌وجو می‌کنند. بر همین اساس، تمرکز بر جبران خسارت، گفت‌وگو، مشارکت بزه‌دیده و درگیر کردن فعال بزهکار در فرآیند اصلاح، می‌تواند اثر عمیق‌تری از کیفرهای صرفاً سالب یا تحقیرآمیز بر کاهش نرخ بازگشت به جرم داشته باشد. در پژوهش‌های جدید نیز تأکید شده است که پیشگیری مؤثر از تکرار جرم، نیازمند عبور از نگاه صرفاً تنبیهی و حرکت به سوی پاسخ‌هایی است که بتوانند هویت بزهکار را بازسازی کرده و اعتماد اجتماعی از دست‌رفته را احیا کنند؛ به همین دلیل عدالت ترمیمی در کنار برنامه‌های بازپروری، روان‌درمانی و مداخلات تربیتی، به عنوان بخشی از سیاست جنایی افتراقی مورد توجه قرار گرفته است (کتابخانه‌زاده موگهی، ۱۴۰۴: ۱۱).

از منظر مبانی نظری، عدالت ترمیمی بر چند اصل بنیادین استوار است که هر یک در پیشگیری از تکرار جرم نقش مستقیم دارند. نخستین اصل، تقدم ترمیم خسارت بر سرکوب بزهکار است؛ بدین معنا که پاسخ کیفری باید پیش از آنکه به انتقام یا ارباب معطوف باشد، متوجه احیای وضع مختل‌شده و بازگرداندن تعادل از دست‌رفته در روابط اجتماعی شود. این رویکرد، بزه‌دیده را از حاشیه فرآیند کیفری به متن می‌آورد و به او امکان می‌دهد تا رنج خود را بیان کرده و در تعیین شیوه جبران، نقش مؤثر ایفا کند. دومین اصل، مسئولیت‌پذیری واقعی بزهکار است که با پذیرش آگاهانه زیان وارده، عذرخواهی، جبران خسارت و مشارکت در فرآیند اصلاح محقق می‌شود. تفاوت مهم این نوع مسئولیت‌پذیری با مسئولیت در نظام سنتی آن است که در عدالت کیفری متعارف، بزهکار اغلب صرفاً موضوع مجازات است، در حالی که در عدالت ترمیمی، او باید به صورت فعال با آثار عمل خود مواجه شود و در بازسازی آنچه تخریب کرده، نقش آفرین باشد. سومین اصل، مشارکت جامعه محلی و نهادهای اجتماعی در فرآیند حل‌وفصل است، زیرا جرم نتیجه صرف تصمیم فردی نیست، بلکه در بسیاری موارد با زمینه‌های اجتماعی، خانوادگی و فرهنگی پیوند دارد و بدون ترمیم این زمینه‌ها، امکان تداوم اصلاح دشوار خواهد بود. این برداشت با یافته‌های مربوط به نقش هویت، محیط زندان، ساختارهای

خسارت و بازسازی روابط اجتماعی را برای آن‌ها مهیا سازد این رویکرد نوین که در آن مجازات نه به عنوان یک هدف فی‌نفسه بلکه به عنوان ابزاری برای اصلاح و درمان نگریسته می‌شود نیازمند مشارکت فعال تمامی نهادهای مدنی سازمان‌های دولتی و آحاد جامعه است تا با ایجاد شبکه‌های حمایتی پس از خروج از زندان از جمله تامین مسکن اشتغال و مشاوره‌های مستمر از رها شدن بزهکاران در جامعه جلوگیری نمایند و با پذیرش مجدد آن‌ها در آغوش اجتماع حلقه مفقوده در زنجیره عدالت کیفری را تکمیل کنند تنها از این طریق است که می‌توان به کاهش پایدار نرخ تکرار جرم امید بست و نظام حقوقی را از یک سیستم صرفاً سرکوبگر به نهادی پویا و سازنده در جهت تعالی و امنیت همه‌جانبه جامعه تبدیل نمود (مسیبی، ۱۴۰۴: ۵۲).

۳. عدالت ترمیمی؛ رویکردی نوین در پیشگیری

عدالت ترمیمی در سال‌های اخیر به عنوان یکی از مهم‌ترین رویکردهای نوین در سیاست جنایی، جایگاه برجسته‌ای در بحث پیشگیری از تکرار جرم پیدا کرده است، زیرا برخلاف الگوی سنتی عدالت کیفری که تمرکز اصلی آن بر شناسایی، تعقیب و تنبیه بزهکار است، این رویکرد بر ترمیم آسیب، بازسازی مناسبات اجتماعی و احیای مسئولیت اخلاقی و اجتماعی بزهکار استوار شده است. در این نگاه، جرم صرفاً نقض یک قاعده قانونی و تعرض به اقتدار دولت تلقی نمی‌شود، بلکه پیش از هر چیز آسیبی به بزه‌دیده، خانواده، اجتماع محلی و شبکه اعتماد اجتماعی به شمار می‌آید و به همین سبب پاسخ مناسب به جرم نیز باید متوجه التیام این خسارت‌ها باشد. اهمیت این تحول در آن است که بسیاری از سازوکارهای کیفری کلاسیک، اگرچه ممکن است پاسخ فوری سرکوبگرانه به رفتار مجرمانه بدهند، اما در عمل از اصلاح پایدار رفتار مجرم و جلوگیری از بازگشت او به چرخه بزهکاری عاجز می‌مانند. عدالت ترمیمی با تغییر کانون توجه از مجازات صرف به مسئولیت‌پذیری و جبران، می‌کوشد زمینه‌ای فراهم کند که در آن بزهکار نه یک عنصر طردشده و معارض جامعه، بلکه شخصی قابل بازگشت به نظم اجتماعی تلقی شود. از این جهت، مبانی نظری عدالت ترمیمی به نظریه‌هایی نزدیک است که ریشه‌های تکرار جرم را در

فرآیند اصلاح را افزایش می‌دهد، زیرا در غیاب حمایت‌های روانی، اجتماعی و آموزشی، توافق‌های ترمیمی نیز ممکن است اثر پایدار خود را از دست بدهند. یافته‌های مطالعات مرتبط با زندان، روان‌درمانی اطفال و نوجوانان، و برنامه‌های بازپروری نشان می‌دهد که اصلاح رفتار مجرمانه زمانی موفق‌تر است که بزهکار تنها تحت فشار ساختار کیفری قرار نگیرد، بلکه به ابزارهای درونی تغییر، خودآگاهی، مدیریت خشم، مهارت‌های ارتباطی و احساس تعلق اجتماعی نیز دسترسی داشته باشد. در این معنا، عدالت ترمیمی یک سیاست منفرد نیست، بلکه هسته‌ای هماهنگ‌کننده برای مجموعه‌ای از تدابیر اصلاحی است که می‌تواند از مرحله پیش‌دادرس تا پس از اجرای مجازات امتداد یابد و به صورت پیوسته احتمال بازگشت به جرم را کاهش دهد (مسیبی، ۱۴۰۴: ۶).

نقش مسئولیت‌پذیری فعال بزهکار در بازسازی پیوندهای اجتماعی، شاید مهم‌ترین بُعد عدالت ترمیمی در پیشگیری از تکرار جرم باشد، زیرا مسئله اصلی در بازگشت مجدد به بزهکاری، صرفاً وجود سابقه جرم نیست، بلکه تثبیت نوعی گسست میان فرد و اجتماع است که او را از مشارکت سالم و قانون‌مند دور می‌کند. بزهکاری مکرر اغلب در شرایطی رخ می‌دهد که فرد یا خود را بیرون از دایره تعلق اجتماعی می‌بیند یا باور دارد که راه بازگشتی برای او باقی نمانده است. در چنین وضعی، مجازات‌های تحقیرآمیز و طردکننده نه تنها این بحران را درمان نمی‌کنند، بلکه چه بسا آن را تشدید کرده و هویت مجرمانه را تقویت می‌کنند. عدالت ترمیمی با واداشتن بزهکار به پذیرش مستقیم پیامد عمل، عذرخواهی، جبران و ورود دوباره به مناسبات اجتماعی، فرآیندی معکوس ایجاد می‌کند؛ فرآیندی که در آن فرد به جای تثبیت در نقش مجرم، به نقش یک کنشگر مسئول منتقل می‌شود. این انتقال، هم برای خود بزهکار و هم برای جامعه اهمیت دارد، زیرا از یک سو اعتماد به امکان اصلاح را در شخص تقویت می‌کند و از سوی دیگر، اجتماع را به پذیرش مشروط و تدریجی او ترغیب می‌سازد. در پرتو چنین نگاهی، پیشگیری از تکرار جرم دیگر فقط مسئله پلیس، دادگاه و زندان نیست، بلکه موضوعی مرتبط با خانواده، مدرسه، محیط کار، نهادهای حمایتی و سازوکارهای اجتماعی بازپذیری است. به

تربیتی و روانی در بازتولید جرم همخوانی دارد و نشان می‌دهد که پیشگیری از تکرار جرم فقط با تهدید کیفری حاصل نمی‌شود. کسانی که بر تحلیل هویتی بزهکاری تمرکز کرده‌اند، به این نتیجه رسیده‌اند که هر قدر فرد بیشتر در فرآیند اصلاح به عنوان یک عضو مسئول و دارای قابلیت بازگشت شناخته شود، احتمال تثبیت هویت مجرمانه در او کاهش می‌یابد. بنابراین عدالت ترمیمی فقط یک روش جایگزین برای حل اختلاف نیست، بلکه یک دگرگونی مفهومی در فهم جرم، پاسخ اجتماعی و شیوه بازپذیری بزهکار است که می‌تواند از رهگذر کاهش انگ‌زنی و تقویت پیوندهای اجتماعی، در پیشگیری از تکرار جرم نقشی تعیین‌کننده ایفا کند (لعلی و دیگران، ۱۴۰۴: ۹).

در سطح سازوکارهای عملی، عدالت ترمیمی بیش از همه از نهادهایی مانند میانجی‌گری کیفری، نشست‌های ترمیمی، برنامه‌های جبرانی، خدمات عمومی، توافق بر جبران مادی و معنوی خسارت و مداخلات اجتماع‌محور بهره می‌برد. میانجی‌گری در این میان، سازوکاری مهم است، زیرا فضای گفت‌وگو میان بزه‌دیده و بزهکار را در محیطی کنترل‌شده و مبتنی بر رضایت فراهم می‌سازد و به طرفین امکان می‌دهد به جای باقی ماندن در مواضع خصمانه، به فهم متقابل و راه‌حل عملی دست یابند. در این فرآیند، بزه‌دیده می‌تواند اثر واقعی جرم را بیان کند و بزهکار نیز به جای انکار یا مقاومت تدافعی، با پیامد انسانی رفتار خود مواجه می‌شود. این مواجهه در بسیاری از موارد، از مجازات رسمی تأثیر عمیق‌تری بر تغییر نگرش بزهکار دارد، زیرا او را از یک سو با درد و زیان ایجادشده روبه‌رو می‌کند و از سوی دیگر، راهی مشروع برای جبران و بازگشت در اختیارش می‌گذارد. برنامه‌های جبرانی نیز مکمل همین سازوکارند و می‌توانند بسته به نوع جرم شامل پرداخت خسارت، انجام خدمت عمومی، شرکت در دوره‌های بازپروری، درمان روان‌شناختی یا تعهد به اقدامات مشخص اصلاحی باشند. اهمیت این برنامه‌ها در آن است که پاسخ به جرم را از حالت انتزاعی و صرفاً تنبیهی خارج کرده و آن را به تجربه‌ای عینی، تربیتی و مسئولیت‌ساز تبدیل می‌کنند. از سوی دیگر، پیوند عدالت ترمیمی با برنامه‌های بازپروری در زندان و پس از آزادی، امکان تداوم

قالبی، با توجه به شخصیت مرتکب، پیشینه کیفری، نوع جرم، میزان خطرناکی رفتار، انگیزه ارتکاب و اوضاع و احوال خاص پرونده، واکنشی متناسب و هدفمند اتخاذ کند. در واقع، فلسفه اصلی این سازوکارها آن است که هر جرم و هر بزهکار را نمی‌توان با یک نسخه واحد پاسخ داد و عدالت کیفری زمانی عادلانه‌تر می‌شود که به تفاوت‌های فردی و اجتماعی توجه کند. (قبادیان و کاظمی، ۱۴۰۳، صص. ۱۴-۲۲)

در میان این نهادهای ارفاقی، آزادی مشروط جایگاهی ویژه و تعیین‌کننده دارد، زیرا نه تنها آخرین حلقه از فرایند اصلاح و بازپروری در دوران حبس است، بلکه پلی میان زندان و جامعه آزاد به شمار می‌آید. آزادی مشروط به محکومی که در طول دوره تحمل کیفر، حسن رفتار نشان داده و نشانه‌هایی از اصلاح و مسئولیت‌پذیری بروز داده است، فرصت می‌دهد پیش از پایان کامل محکومیت، تحت شرایط و نظارت مشخص، دوباره وارد جامعه شود. اهمیت این نهاد در آن است که از یک سو انگیزه‌ای برای اصلاح رفتار در دوران حبس ایجاد می‌کند و از سوی دیگر، از شوک ناگهانی خروج از زندان می‌کاهد؛ شوکی که اگر بدون آمادگی روانی، اقتصادی و اجتماعی رخ دهد، می‌تواند فرد را به سرعت دوباره به مسیر بزهکاری بازگرداند. آزادی مشروط در حقیقت بیانگر این ایده است که حبس نباید صرفاً به معنای انزوا و طرد باشد، بلکه باید به عنوان مرحله‌ای در فرایند اصلاح و بازاجتماعی‌سازی فهم شود. با این حال، بهره‌برداری مؤثر از این ظرفیت حقوقی زمانی ممکن است که نظام قضایی و نهادهای اجرایی، آن را نه یک امتیاز استثنایی، بلکه بخشی عادی و ضروری از سیاست کاهش تکرار جرم بدانند.

با وجود چنین ظرفیت‌های قانونی، واقعیت این است که فاصله میان «متن قانون» و «عملکرد نهادهای اجرایی» در این حوزه همچنان قابل توجه است. بسیاری از نهادهای ارفاقی در قانون پیش‌بینی شده‌اند، اما اجرای واقعی آن‌ها با موانع متعددی روبه‌روست؛ موانعی که بخشی از آن‌ها ساختاری، بخشی فرهنگی، بخشی اداری و بخشی ناشی از کمبود منابع انسانی و مالی است. یکی از مهم‌ترین این موانع، ضعف در زیرساخت‌های ارزیابی فردی بزهکاران است. تصمیم‌گیری درباره تعویق

همین سبب، هرچه سازوکارهای ترمیمی با مداخلات حرفه‌ای مانند روان‌درمانی، آموزش مهارت، مدیریت زمان، برنامه‌های حمایتی پس از آزادی و تدابیر فقهی و حقوقی پیشگیرانه پیوند بخورد، امکان موفقیت آن بیشتر خواهد بود. در سیاست جنایی ایران نیز ظرفیت‌هایی برای توسعه این رویکرد وجود دارد، مشروط بر آنکه قانون‌گذار و نهادهای اجرایی از نگاه صرفاً واکنشی فاصله گرفته و عدالت ترمیمی را به عنوان بخشی از راهبرد کلان پیشگیری بپذیرند. نتیجه آنکه عدالت ترمیمی رویکردی است که با محور قراردادن ترمیم، مشارکت، مسئولیت‌پذیری و بازسازی رابطه فرد با اجتماع، می‌تواند در مقایسه با پاسخ‌های صرفاً سرکوبگر، بنیانی پایدارتر برای کاهش تکرار جرم و تحکیم نظم اجتماعی فراهم آورد (قبادیان و کاظمی، ۱۴۰۳: ۱۴).

۴. ظرفیت‌ها و چالش‌های حقوقی در ایران

بررسی ظرفیت‌ها و زیرساخت‌های موجود در قانون آیین دادرسی کیفری و قانون مجازات اسلامی نشان می‌دهد که نظام کیفری ایران در دهه‌های اخیر، هرچند به صورت تدریجی و نه یک‌باره، از الگوی صرفاً کیفرگرا فاصله گرفته و به سمت پذیرش نهادهای ارفاقی، اصلاحی و بازپذیرانه حرکت کرده است. این تحول را می‌توان یکی از مهم‌ترین نشانه‌های گذار از عدالت مبتنی بر انتقام و سزادهی به سوی عدالت مبتنی بر فردی‌سازی پاسخ کیفری دانست؛ گذاری که در آن، دیگر هدف نظام عدالت کیفری فقط تنبیه بزهکار نیست، بلکه کاهش آثار زیان‌بار مجازات، پیشگیری از تکرار جرم، حفظ کرامت انسانی محکوم، و فراهم کردن امکان بازگشت او به زندگی اجتماعی نیز در قانون توجه قرار می‌گیرد. (معرفی شلحه، ساعدی و فرحانی، ۱۴۰۴، صص. ۴۸-۵۶)

در چنین چارچوبی، نهادهایی مانند تعویق صدور حکم، تعلیق اجرای مجازات، مجازات‌های جایگزین حبس، نظام نیمه‌آزادی و آزادی مشروط، صرفاً ابزارهای فرعی یا تخفیف‌های موردی محسوب نمی‌شوند، بلکه اجزای یک سیاست کیفری نوین‌اند که می‌کوشد میان ضرورت واکنش به جرم و نیاز به اصلاح بزهکار توازن ایجاد کند. این نهادها به‌ویژه از آن جهت اهمیت دارند که امکان می‌دهند قاضی به جای اتخاذ تصمیمی یکسان و

دست‌اندرکاران عدالت کیفری است. عدالت نوین، صرفاً با استناد به مواد قانونی پیش نمی‌رود، بلکه نیازمند فهم علمی از جرم، مجرم، آسیب اجتماعی، عدالت ترمیمی و فرایند بازپذیری است. اگر قاضی در مقام تصمیم‌گیرنده، با مبانی روان‌شناسی جنایی، جامعه‌شناسی انحرافات، روش‌های مداخله اصلاحی و سازوکارهای نظارت پس از حکم آشنا نباشد، طبیعی است که تمایل بیشتری به تصمیم‌های قالبی و کم‌ریسک داشته باشد. در چنین شرایطی، حتی اگر قانون امکان تعلیق یا جایگزینی حبس را فراهم کرده باشد، فقدان مهارت و اطمینان حرفه‌ای در مقام اجرا، موجب می‌شود که این امکانات عملاً بلااستفاده بمانند. از این منظر، ارتقای دانش قضایی، آموزش‌های ضمن خدمت و حضور مشاوران تخصصی در کنار محاکم کیفری، نه یک امر تزئینی، بلکه پیش‌شرط کارآمدی نهادهای ارفاقی است. بدون این پشتوانه علمی و حرفه‌ای، عدالت فردی‌ساز و بازپرورانه نمی‌تواند به‌درستی تحقق یابد. (کتابافزاده موگهی، ۱۴۰۴، صص. ۹-۱۷)

در کنار موانع فرهنگی و آموزشی، یکی دیگر از حلقه‌های مفقوده در نظام کیفری ایران، ضعف جدی در نظارت جامعه‌مدار و مراقبت پس از آزادی است. (پورهادیان، ۱۴۰۳، صص. ۳۱-۳۹)

تجربه نظام‌های پیشرفته نشان می‌دهد که رهایی محکوم از زندان، پایان کار دستگاه عدالت کیفری نیست، بلکه آغاز مرحله‌ای حساس‌تر است که در آن فرد باید تحت حمایت، نظارت و هدایت قرار گیرد تا خطر لغزش دوباره کاهش یابد. در این مرحله، مددکاری اجتماعی، خدمات روان‌شناختی، مشاوره شغلی، حمایت خانوادگی، پیگیری درمانی و نظارت رفتاری، نقشی حیاتی دارند. اما در ساختار موجود، چنین سازوکاری یا وجود ندارد یا بسیار ضعیف و پراکنده است. فقدان شبکه‌ای منسجم از مراقبت پس از خروج باعث می‌شود که فرد آزادشده، با مجموعه‌ای از مشکلات اقتصادی، عاطفی و اجتماعی، بدون هیچ چتر حمایتی به جامعه بازگردد. او ممکن است با برچسب مجرمیت، طرد از خانواده یا کار، فقدان شغل، نداشتن مسکن و نبود امید به آینده مواجه شود. در چنین شرایطی،

صدور حکم یا تعلیق اجرای مجازات، مستلزم شناخت دقیق از شخصیت متهم، وضعیت خانوادگی، شرایط اجتماعی، پیشینه رفتاری و احتمال اصلاح‌پذیری اوست. اما در عمل، بسیاری از محاکم کیفری به دلیل تراکم بالای پرونده‌ها، کمبود زمان، نبود گزارش‌های مددکاری دقیق و فقدان تیم‌های تخصصی روان‌شناسی و جرم‌شناسی در کنار دادگاه، از امکان بررسی عمیق و فردی‌سازی واقعی مجازات محروم می‌مانند. در نتیجه، قاضی برای پیشبرد سریع پرونده یا در مواجهه با خطرپذیری تصمیم، ترجیح می‌دهد به ساده‌ترین و آشنا‌ترین راه یعنی صدور حکم حبس متوسل شود. این امر نشان می‌دهد که قانون‌گذاری خوب به‌تنهایی کافی نیست و بدون پشتیبانی نهادی، ظرفیت‌های قانونی در سطح متن باقی می‌مانند. (مدنی و فصیحی، ۱۴۰۳، صص. ۷۰-۷۸)

از سوی دیگر، یکی از چالش‌های بنیادین در مسیر توسعه سیاست‌های نوین کیفری، غلبه فرهنگ مجازات‌محور و ذهنیت سزادهی در بخشی از جامعه و حتی در درون بخشی از ساختار قضایی است. در بسیاری از موارد، همچنان این تصور وجود دارد که مجازات شدید، به‌ویژه زندان، تنها پاسخ قاطع، جدی و عادلانه به جرم است و هرگونه تخفیف یا جایگزینی برای حبس، نشانه ضعف دستگاه عدالت تلقی می‌شود. این نگرش، که ریشه در سنت‌های دیرپای انتقام‌جویی و سزادهی دارد، موجب می‌شود افکار عمومی نسبت به نهادهای ارفاقی با سوءظن نگاه کند و آن‌ها را مساوی با تساهل یا چشم‌پوشی از حق بداند. در چنین فضایی، قضات نیز ناگزیر تحت تأثیر فشارهای روانی و اجتماعی قرار می‌گیرند و گاه برای پرهیز از انتقادهای احتمالی، از اعمال نهادهای ارفاقی خودداری می‌کنند یا آن‌ها را بسیار محدود به کار می‌برند. این مسئله تنها یک چالش فرهنگی ساده نیست، بلکه مستقیماً بر کارآمدی نظام عدالت کیفری اثر می‌گذارد، زیرا هر قدر نگاه رسمی و عمومی به جرم، بیشتر معطوف به کیفر باشد، امکان استفاده از ابزارهای اصلاحی و ترمیمی کمتر می‌شود. بنابراین، اصلاح سیاست کیفری بدون اصلاح فرهنگ کیفری، نتیجه پایداری نخواهد داشت. (لعلی، اصغری و ساقیان، ۱۴۰۴، صص. ۲۲-۳۰)

مسئله مهم دیگر، ضعف در آموزش‌های تخصصی و مداوم برای قضات و

ایران نیازمند اصلاحات فراتر از قانون‌نویسی است. باید سازوکارهای نظارتی دقیق، بانک‌های اطلاعاتی کامل، تیم‌های تخصصی ارزیابی، آموزش حرفه‌ای قضات، حمایت از سازمان‌های مردم‌نهاد، تقویت مددکاری اجتماعی و توسعه برنامه‌های مراقبت پس از خروج به‌صورت هم‌زمان دنبال شود. تنها در این صورت است که نهادهایی مانند تعلیق، تعویق، آزادی مشروط و مجازات‌های جایگزین، از حالت تشریفاتی خارج شده و به ابزارهای واقعی سیاست جنایی تبدیل می‌شوند. (موسوی و استبرقیان، ۱۴۰۰، صص. ۳۶-۴۴)

در نهایت باید تأکید کرد که حرکت قانون‌گذار ایرانی به سمت نهادهای ارفاقی، گرچه گامی مثبت و امیدوارکننده بوده، اما هنوز تا تحقق کامل عدالت بازپروانه فاصله زیادی وجود دارد. ظرفیت حقوقی بدون ظرفیت اجرایی، به نتیجه مطلوب نمی‌رسد و نهاد قانونی بدون زیرساخت انسانی و فرهنگی، کارکرد خود را از دست می‌دهد. آنچه امروز مورد نیاز است، نه صرفاً افزودن مواد جدید به قانون، بلکه ایجاد یک منظومه منسجم از آموزش، نظارت، حمایت و هماهنگی نهادی است. اگر این منظومه شکل بگیرد، نهادهای ارفاقی می‌توانند به‌جای آنکه صرفاً استثنائاتی محدود در متن قانون باشند، به ابزارهایی مؤثر برای کاهش جمعیت کیفری، جلوگیری از برجسب‌زنی، افزایش مسئولیت‌پذیری و پیشگیری از تکرار جرم تبدیل شوند. به بیان دیگر، آینده عدالت کیفری ایران در گرو آن است که از منطق زندان‌محور فاصله بگیرد و به‌سوی نظامی حرکت کند که در آن، مجازات آخرین راه‌حل باشد نه نخستین واکنش. (قاسمی، ۱۴۰۴، صص. ۹۱-۹۹)

۵. راهکارها و مدل پیشنهادی

در مسیر گذار از رویکردهای سنتی کیفرگرا به سوی نظام‌های نوین عدالت کیفری ارائه یک الگوی تلفیقی که در آن عدالت ترمیمی به مثابه مکمل مجازات عمل نماید یکی از کارآمدترین راهکارها برای برون‌رفت از بحران تورم جمعیت کیفری و ناکارآمدی حبس به شمار می‌رود در این الگوی پیشنهادی هدف حذف کامل مجازات‌های کلاسیک نیست بلکه تلاش بر این است که با ادغام فرایندهای ترمیمی در بطن دادرسی کیفری فضایی

بازگشت به شبکه‌های بزهکارانه نه انتخابی آزاد، بلکه گاه تنها راه بقا می‌شود. بنابراین، اگر سیاست جنایی واقعاً به کاهش تکرار جرم می‌اندیشد، باید به‌جای اکتفا به صدور حکم، سازوکارهای پسینی حمایت و نظارت را نیز تقویت کند. (فرهادی، جمشیدی و نجفی توانا، ۱۴۰۴، صص. ۹۷-۱۰۵)

در همین راستا، مراکزی مانند کانون‌های اصلاح و تربیت، مراکز مراقبت پس از خروج و سایر نهادهای حمایتی، اگرچه در نظریه و قانون نقش مهمی دارند، اما در عمل با محدودیت‌های فراوان مواجه‌اند. این مراکز باید حلقه اتصال میان زندان و جامعه باشند و وظیفه‌شان تنها نگهداری یا پیگیری اداری نیست، بلکه باید با اجتماع‌سازی را به‌صورت واقعی پیش ببرند. این امر مستلزم بودجه پایدار، نیروی متخصص، همکاری میان‌بخشی، دسترسی به خدمات اشتغال، مسکن، درمان و آموزش است. با این حال، نبود ضمانت اجراهای کافی برای الزام سایر نهادها به همکاری، موجب شده است که وظایف این مراکز گاه به‌صورت ناقص و نمادین باقی بماند. در نتیجه، بار سنگین بازپذیری اجتماعی بیشتر بر دوش دستگاه قضایی یا سازمان زندان‌ها می‌افتد، در حالی که این یک مسئولیت صرفاً قضایی نیست و باید میان نهادهای دولتی، نهادهای مدنی و بخش خصوصی توزیع شود. اگر این همکاری نهادی شکل نگیرد، حتی بهترین قوانین نیز نمی‌توانند به هدف کاهش تکرار جرم دست یابند. (گوهری، ۱۴۰۴، صص. ۱۱۲-۱۲۰)

از این رو، می‌توان گفت که یکی از مهم‌ترین نیازهای نظام کیفری ایران، گذار از سیاست‌های واکنشی به سیاست‌های پیشگیرانه و ترمیمی است. پیشگیری از تکرار جرم، صرفاً درون زندان یا در زمان صدور حکم معنا نمی‌یابد، بلکه باید در سطح خانواده، مدرسه، محیط کار، محله و نهادهای حمایتی نیز دنبال شود. عدالت ترمیمی در این میان می‌تواند نقش کلیدی داشته باشد، زیرا بر ترمیم روابط، جبران آسیب، مشارکت بزه‌دیده و مسئولیت‌پذیری بزهکار تأکید می‌کند و از این راه، زمینه بازگشت سالم فرد به جامعه را فراهم می‌سازد. البته تحقق چنین الگویی در نظام حقوقی

بلکه بزهکاران جرایم سبک را در معرض معاشرت با مجرمان حرفه‌ای قرار داده و زمینه را برای یادگیری شیوه‌های نوین ارتکاب جرم مهیا می‌سازند بنابراین قانون‌گذار باید با تدوین قوانین صریح و الزام‌آور قضات را مکلف سازد تا در جرایم تعزیری درجه پایین با اولویت دادن به اقدامات تامینی و تربیتی از صدور احکام حبس خودداری نمایند و با ارجاع این دسته از بزهکاران به نهادهای مدنی و اجتماعی مسیر را برای اصلاح رفتار آنان در خارج از محیط زندان هموار سازند که این تفکیک و طبقه‌بندی هوشمندانه جرایم سنگ بنای یک سیاست جنایی کارآمد و واقع‌بینانه است (نجفی‌توانا، ۱۴۰۱: ۸۹).

یکی از ارکان اساسی در مدل پیشنهادی برای کاهش نرخ تکرار جرم توجه ویژه به اهمیت حمایت‌های پس از خروج و برنامه‌های بازپذیری اجتماعی بزهکاران است که متأسفانه در بسیاری از نظام‌های حقوقی از جمله نظام حقوقی ایران مورد غفلت واقع شده است فرایند اصلاح و تربیت نباید با پایان یافتن مدت محکومیت و خروج فرد از دروازه‌های زندان خاتمه یابد بلکه این زمان دقیقاً نقطه‌ای است که بزهکار بیشترین نیاز را به حمایت‌های مادی و معنوی برای سازگاری مجدد با محیط آزاد دارد زندانیان آزاد شده غالباً با بحران‌های شدیدی نظیر بیکاری طرد خانوادگی فقر و انگ اجتماعی مواجه هستند که این عوامل به عنوان پیشران‌های اصلی برای بازگشت مجدد به چرخه جرم عمل می‌کنند تاسیس و تقویت نهادهای تخصصی مراقبت پس از خروج با رویکردی جامع‌نگر می‌تواند نقش یک پل ارتباطی را میان زندان و جامعه ایفا کند و با ارائه خدماتی از قبیل مشاوره‌های روان‌شناختی کارپایی تامین مسکن موقت و حمایت‌های مالی کوتاه‌مدت بستر مناسبی را برای ادغام موفقیت‌آمیز این افراد در جامعه فراهم آورد ایجاد یک سیستم نظارتی حمایتی که بر اساس اصول مددکاری اجتماعی بنا شده باشد به جای کنترل‌های پلیسی و امنیتی می‌تواند اعتماد به نفس از دست رفته بزهکار را بازیابی کرده و وی را به عنوان یک شهروند عادی و مولد به چرخه زندگی اجتماعی بازگرداند تحقق این مهم نیازمند تخصیص بودجه‌های مستقل و کافی و همچنین الزام سایر سازمان‌های دولتی به همکاری مستمر با نهادهای متولی امور

برای جبران خسارت بزهکار و التیام دردهای بزهکار فراهم گردد تا عدالت نه صرفاً با اعمال درد و رنج بر مجرم بلکه با ترمیم روابط از هم گسیخته اجتماعی محقق شود این رویکرد تلفیقی به مقام قضایی اجازه می‌دهد که در کنار تعیین کیفر متناسب سازوکارهایی نظیر میانجی‌گری کیفری و نشست‌های ترمیمی را فعال سازد تا بزهکار با درک عمیق‌تر و مستقیم‌تر از پیامدهای زیان‌بار رفتار خود مسئولیت‌پذیری بیشتری را تجربه نماید اجرای چنین مدلی مستلزم تغییر بینش در قانون‌گذاری و رویه قضایی است تا جایی که نهادهای ارفاقی نه به عنوان یک لطف قضایی بلکه به عنوان حق متهم در راستای اصلاح و بازپروری وی شناخته شوند و ساختار دادرسی از حالت یک‌سویه و تقابلی به فرایندی مشارکتی و چندجانبه تغییر ماهیت دهد بدین ترتیب با ایجاد تعادل میان سزادهی و ترمیم نظام حقوقی قادر خواهد بود پاسخی جامع‌تر و انسانی‌تر به پدیده مجرمانه ارائه دهد و ضمن حفظ نظم عمومی از طرد دائمی بزهکار از جامعه جلوگیری کند که این امر در نهایت به کاهش هزینه‌های مادی و معنوی تحمیل شده بر دستگاه قضایی و کل جامعه منجر خواهد شد (گلدوزیان، ۱۴۰۲: ۱۱۵).

برای تحقق اهداف اصلاحی در نظام عدالت کیفری اتخاذ یک سیاست جنایی افتراقی برای جرایم خرد و متوسط از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است زیرا اعمال یک رویکرد واحد و سخت‌گیرانه برای تمامی جرایم صرف‌نظر از میزان شدت و اهمیت آن‌ها نتایجی جز اتلاف منابع قضایی و افزایش نرخ تکرار جرم در پی نخواهد داشت سیاست جنایی افتراقی بر این مبنا استوار است که نظام حقوقی باید واکنش‌های متفاوتی را در قبال جرایم مختلف اتخاذ نماید و برای جرایمی که فاقد پیچیدگی‌های خاص بوده و آسیب‌های گسترده اجتماعی به همراه ندارند از مسیرهای غیرکیفری یا کیفری‌های جایگزین استفاده کند در مورد جرایم خرد و متوسط که بخش عمده‌ای از پرونده‌های محاکم را تشکیل می‌دهند استفاده از مجازات‌هایی نظیر خدمات عمومی رایگان جزای نقدی روزانه و دوره‌های مراقبتی می‌تواند بسیار موثرتر از حبس‌های کوتاه‌مدت باشد حبس‌های کوتاه‌مدت نه تنها فرصت کافی برای اجرای برنامه‌های اصلاحی را فراهم نمی‌کنند

کیفر» به سمت منطق «پاسخ مؤثر برای کاهش آسیب» است؛ یعنی نظام عدالت کیفری باید نه فقط به این پرسش پاسخ دهد که چه مجازاتی اعمال شود، بلکه باید روشن کند چگونه می‌توان از بازتولید جرم جلوگیری کرد، چگونه می‌توان آسیب قربانی را جبران کرد و چگونه می‌توان فرد خطاکار را دوباره به مسیر مسئولیت‌پذیری و زندگی اجتماعی بازگرداند. از همین‌رو، عدالت ترمیمی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین رویکردهای نوین، جایگاهی فراتر از یک جایگزین ساده برای مجازات پیدا کرده و به‌مثابه یک تغییر پارادایم در فهم جرم، بزه‌دیده، بزهکار و جامعه مطرح شده است.

در رویکرد سنتی، جرم بیش از هر چیز به‌عنوان نقض قانون و تهدید نظم عمومی دیده می‌شود و پاسخ اصلی به آن، مجازات است. این منطق بر بازدارندگی، استحقاق‌مندی و اقتدار دولت تکیه دارد. اما مشکل آنجاست که جرم فقط یک «نقض قانون» نیست؛ بلکه در اغلب موارد، نوعی آسیب انسانی، روانی، اقتصادی و اجتماعی است که قربانیان مستقیم و غیرمستقیم برجای می‌گذارد. اگر نظام عدالت تنها بر تنبیه مجرم متمرکز باشد، ممکن است به نیازهای واقعی بزه‌دیده، ترمیم رابطه اجتماعی و اصلاح علل فردی و محیطی بزهکاری توجه کافی نکند. در نتیجه، فرد محکوم پس از تحمل مجازات، بدون دریافت حمایت اصلاحی، مهارت‌آموزی، درمان اعتیاد، کنترل خشم یا بازپیوند اجتماعی، دوباره در همان زمینه‌های آسیب‌زا قرار می‌گیرد و احتمال تکرار جرم باقی می‌ماند. بنابراین، یکی از ضعف‌های اصلی مجازات‌محوری این است که به‌جای درمان علت، بیشتر به واکنش به معلول می‌پردازد.

در مقابل، عدالت ترمیمی بر این فرض استوار است که جرم پیش از آنکه فقط نقض قانون باشد، نوعی آسیب به انسان‌ها و روابط اجتماعی است. بر این اساس، هدف اصلی نه صرفاً تنبیه مرتکب، بلکه شناسایی آسیب، پذیرش مسئولیت، جبران خسارت و بازسازی اعتماد است. در این رویکرد، بزه‌دیده از حاشیه به متن می‌آید و دیگر صرفاً شاهد یا ابزار اثبات جرم نیست، بلکه به یکی از طرف‌های اصلی فرآیند عدالت تبدیل می‌شود. بزهکار نیز فقط به‌عنوان «مجرم» دیده نمی‌شود، بلکه فردی است که باید

زندان‌ها است (اردبیلی، ۱۴۰۳: ۲۰۴).

در تکمیل راهکارهای ارائه شده اجرای برنامه‌های بازپذیری متناسب با نیازهای فردی هر بزهکار باید به عنوان یک اصل بنیادین در تمام مراحل مداخله کیفری مورد توجه قرار گیرد برنامه‌های بازپذیری تنها زمانی به موفقیت دست می‌یابند که بر اساس پرونده شخصیت متهم و با در نظر گرفتن ریشه‌های روانی خانوادگی و اقتصادی جرم ارتكابی طراحی شده باشند این برنامه‌ها باید شامل آموزش مهارت‌های زندگی حرفه‌آموزی تخصصی سوادآموزی و درمان اختلالات سوءمصرف مواد مخدر باشند تا بزهکار پس از بازگشت به جامعه ابزارهای لازم برای مقابله با چالش‌های زندگی سالم را در اختیار داشته باشد مشارکت فعال بخش خصوصی و سازمان‌های مردم‌نهاد در اجرای این برنامه‌ها می‌تواند خلاءهای موجود در ظرفیت‌های دولتی را جبران نماید و با ایجاد کارگاه‌های تولیدی در داخل و خارج از زندان علاوه بر ایجاد اشتغال پایدار برای مددجویان حس ارزشمندی و کارآمدی را در آنان تقویت کند همچنین تغییر نگرش عمومی نسبت به زندانیان آزاد شده از طریق برنامه‌های فرهنگی و رسانه‌ای شرط لازم برای موفقیت هرگونه سیاست بازپذیری است زیرا تا زمانی که جامعه پذیرای این افراد نباشد و آن‌ها را به طور دائم مورد برچسب‌زنی قرار دهد هیچ برنامه اصلاحی نمی‌تواند مانع از انزوای اجتماعی و گرایش مجدد آنان به بزهکاری شود بنابراین تدوین یک سند جامع ملی برای بازپذیری اجتماعی بزهکاران با رویکردی بین‌بخشی و فرادستگاهی می‌تواند تضمین‌کننده امنیت پایدار اجتماعی و تحقق عدالت کیفری به معنای واقعی کلمه باشد (شامبیاتی، ۱۴۰۲: ۴۱۲).

۶. نتیجه‌گیری

در جمع‌بندی نهایی می‌توان گفت که مسئله تکرار جرم را نمی‌توان فقط با افزایش شدت مجازات حل کرد، زیرا تجربه نظام‌های کیفری مختلف نشان داده است که تنبیه صرف، هرچند ممکن است در کوتاه‌مدت احساس واکنش و کنترل اجتماعی ایجاد کند، اما به‌تنهایی قادر نیست چرخه بازگشت به جرم را متوقف کند. آنچه امروز در بسیاری از پژوهش‌ها و سیاست‌گذاری‌های نوین برجسته شده، حرکت از منطق «کیفر برای

اشتغال‌زایی و نظارت پس از مداخله همراه شود، می‌تواند احتمال بازگشت به جرم را کاهش دهد. بسیاری از افراد بزهکار، به‌خصوص در جرایم سبک‌تر یا در میان نوجوانان، بیش از مجازات، به مداخله‌ای نیاز دارند که آن‌ها را از چرخه طرد، شرمساری و بازگشت به محیط‌های بزه‌زا خارج کند. عدالت ترمیمی دقیقاً در همین نقطه معنا پیدا می‌کند؛ یعنی در ایجاد فرصتی برای مسئولیت‌پذیری بدون فروپاشی کامل هویت اجتماعی فرد.

با این حال، نتیجه‌گیری منصفانه ایجاب می‌کند که عدالت ترمیمی را ایده‌آل‌سازی نکنیم. این رویکرد برای همه جرایم و همه شرایط به یک اندازه مناسب نیست. در جرایم بسیار شدید، در موارد خشونت‌های سنگین، یا در وضعیتی‌هایی که عدم توازن قدرت میان طرفین شدید است، اجرای ساده و بی‌قید و شرط عدالت ترمیمی می‌تواند با خطر سوءاستفاده، فشار بر بزه‌دیده یا کاهش جدیت پاسخ کیفری همراه شود. از این‌رو، نظام عدالت کیفری آینده باید بر مبنای ترکیب هوشمندانه‌ای از پاسخ‌های ترمیمی، اصلاحی و در موارد لازم، تنبیهی بنا شود. به بیان دیگر، مسئله کنار گذاشتن کامل مجازات نیست، بلکه بازتعریف جایگاه آن است. مجازات باید آخرین ابزار یا یکی از ابزارهای محدود باشد، نه تنها ابزار. اگر مجازات بتواند در خدمت جبران، اصلاح و پیشگیری قرار گیرد، کارکردی متفاوت و سازنده خواهد داشت؛ اما اگر صرفاً به‌عنوان ابزار انتقام یا نمایش اقتدار به کار رود، احتمالاً خود به بازتولید خشونت نهادی و تداوم چرخه جرم کمک می‌کند.

از منظر اجتماعی نیز، عدالت ترمیمی یک مزیت مهم دارد و آن تقویت سرمایه اجتماعی است. در جامعه‌ای که جرم فقط با زندانی کردن پاسخ داده می‌شود، رابطه میان مردم، دولت و نهاد عدالت ممکن است بیشتر بر ترس و فاصله استوار باشد. اما در الگوی ترمیمی، گفت‌وگو، مسئولیت مشترک و مشارکت اجتماعی برجسته می‌شود. این امر می‌تواند حس اعتماد عمومی به عدالت را افزایش دهد، زیرا شهروندان احساس می‌کنند نظام عدالت فقط در پی مجازات نیست، بلکه در پی حل مسئله و بازسازی روابط انسانی است. چنین نگاهی به‌ویژه در جوامعی که از تراکم

بفهمد چه آسیبی وارد کرده، چرا این آسیب رخ داده، و چگونه می‌تواند سهم خود را در ترمیم آن بپذیرد. جامعه هم نقش منفعل ندارد و به‌عنوان بستر آسیب و نیز بستر بازگشت دوباره فرد به زندگی عادی در نظر گرفته می‌شود. همین نگاه سه‌جانبه است که عدالت ترمیمی را از الگوهای کلاسیک متمایز می‌کند و آن را به ابزاری مؤثرتر برای پیشگیری از تکرار جرم تبدیل می‌سازد.

اهمیت این رویکرد را وقتی بهتر درک می‌کنیم که به نتایج پژوهش‌ها توجه کنیم. در بسیاری از مطالعات، عدالت ترمیمی توانسته است در مقایسه با پاسخ‌های صرفاً قضایی، به کاهش نسبی عود جرم منجر شود. این کاهش ممکن است در همه موارد بزرگ و چشمگیر نباشد، اما از نظر سیاست جنایی بسیار مهم است، زیرا حتی کاهش‌های محدود نیز در مقیاس اجتماعی به کاهش تعداد پرونده‌های جدید، کاهش هزینه‌های زندان و دادگاه، و افزایش احساس امنیت عمومی منجر می‌شود. افزون بر این، در بسیاری از بررسی‌ها مشاهده شده که رضایت بزه‌دیدگان از روند رسیدگی در الگوهای ترمیمی بیشتر است، زیرا آن‌ها فرصت پیدا می‌کنند صدای خود را بیان کنند، آسیب خود را توضیح دهند و پاسخ مستقیم‌تری از مرتکب دریافت کنند. این احساس شنیده‌شدن و دیده‌شدن، خود بخشی از ترمیم است و می‌تواند از آثار روانی بلندمدت جرم بکاهد. در بسیاری از پرونده‌ها، قربانی بیش از هر چیز نیازمند توضیح، عذرخواهی صادقانه، جبران واقعی و اطمینان از عدم تکرار آسیب است؛ امری که در نظام‌های صرفاً مجازات‌محور کمتر تأمین می‌شود.

نکته مهم دیگر این است که عدالت ترمیمی فقط برای بزه‌دیده سودمند نیست، بلکه برای خود بزهکار نیز کارکرد اصلاحی دارد. در الگوی مجازات‌محور، فرد ممکن است فقط با ترس از کیفر مواجه شود، اما الزاماً به درک اخلاقی و اجتماعی عمل خود نرسد. در حالی که در فرآیندهای ترمیمی، او ناچار می‌شود با پیامدهای واقعی رفتار خود روبه‌رو شود، صدای قربانی را بشنود، مسئولیت بپذیرد و در صورت امکان برای جبران اقدام کند. این تجربه، به‌ویژه اگر با حمایت‌های آموزشی، روان‌درمانی،

بازسازی پیوندهای زندگی فرد توجه می‌کند. این ویژگی آن را به سیاستی انسانی‌تر و در عین حال عقلانی‌تر تبدیل می‌کند.

در نهایت، اگر بخواهیم به صورت روشن نتیجه بگیریم، باید گفت که آینده سیاست جنایی موفق در گرو عبور از نگاه یک‌سویه مجازات‌محور و حرکت به سوی الگوی ترکیبی است که در آن عدالت ترمیمی نقش محوری داشته باشد. این الگو نه به معنای نادیده گرفتن مسئولیت کیفری است و نه به معنای بی‌اثر کردن قانون؛ بلکه به معنای آن است که پاسخ به جرم باید همزمان سه هدف را دنبال کند: ترمیم آسیب، اصلاح بزهکار و حفاظت از جامعه. هرچه نظام عدالت کیفری بتواند این سه هدف را بهتر جمع کند، احتمال تکرار جرم کمتر خواهد شد. پس می‌توان گفت عدالت ترمیمی صرفاً یک نظریه اخلاقی یا یک روش جایگزین نیست، بلکه پاسخی عملی به یکی از مهم‌ترین مسائل نظام‌های کیفری معاصر است. اگر قانون به جای تولید ترس صرف، زمینه مسئولیت، گفت‌وگو و جبران را فراهم کند، جامعه نه فقط عادلانه‌تر، بلکه امن‌تر نیز خواهد شد.

پرونده‌های کیفری، ضعف امکانات اصلاحی و هزینه‌های بالای زندان رنج می‌برند، اهمیت بیشتری دارد. عدالت ترمیمی می‌تواند فشار بر نظام کیفری را کاهش دهد و در عین حال، اثربخشی اجتماعی بیشتری نسبت به پاسخ‌های صرفاً تنبیهی داشته باشد.

از منظر جرم‌شناسی پیشگیرانه نیز، رویکرد نوین به تکرار جرم مستلزم آن است که به عوامل زمینه‌ساز بزهکاری توجه شود. فقر، طرد اجتماعی، اعتیاد، خشونت خانوادگی، شکست تحصیلی، برچسب‌زنی، بیکاری و کمبود مهارت‌های زندگی، همگی از عواملی هستند که احتمال بازگشت به جرم را افزایش می‌دهند. اگر فرد پس از تحمل مجازات به همان شرایط سابق بازگردد، طبیعی است که خطر تکرار جرم بالا بماند. بنابراین، پیشگیری مؤثر از تکرار جرم فقط در دادگاه و زندان رخ نمی‌دهد، بلکه در آموزش، حمایت روانی، توانمندسازی اقتصادی، مددکاری اجتماعی و بازپذیری اجتماعی شکل می‌گیرد. عدالت ترمیمی از این جهت یک رویکرد چندبعدی است، زیرا به جای تمرکز بر صرف رفتار مجرمانه، به

پژوهش‌های اطلاعاتی و جنایی، ۲۰(۳).

منابع

کتاب‌ها

- ۱) اخلاقی، بابک (۱۴۰۲). بازپذیری اجتماعی از گذر تدابیر غیر سالب آزادی. انتشارات عاصم.
- ۲) پوره‌ادیان، مهرزاد (۱۴۰۳). تکرار جرم و عوامل تاثیرگذار بر آن. انتشارات سخنوران.
- ۳) حدادی، حامد (۱۴۰۱). بررسی تاثیر مهارت‌های فردی و پیشگیری وضعی پلیس در تکرار جرم (مطالعه موردی شهر یاسوج). انتشارات قانون یار.
- ۴) دهقانی محمدآبادی، زهرا (۱۴۰۳). بررسی عوامل ارتکاب جرم پس از آزادی از زندان و راه‌های پیشگیری از آن با عدالت ترمیمی. انتشارات حانون.
- ۵) سلطانی‌گرددفرامرز، حامد (۱۴۰۳). رهیافت آزادی مشروط در پیشگیری از تکرار جرم (ویراستار: سیداحمد سیدعلی‌زاده). انتشارات سیدعلی‌زاده.
- ۶) سلیمانی‌فر، مهسا (۱۴۰۱). نقش مراکز مراقبت، اصلاح و تربیت در پیشگیری و کاهش تکرار مجدد جرم در شهر اهواز. انتشارات امتداد حکمت.
- ۷) شیرانی، پویا (۱۴۰۰). نقش کانون اصلاح و تربیت بر پیشگیری از تکرار جرم (مطالعه موردی شهر اصفهان). انتشارات سنجش و دانش.
- ۸) فرحان‌صبخ، نسرين (گردآورنده) (۱۴۰۲). اقدامات پیشگیرانه‌ی تکرار جرم. انتشارات امتداد حکمت.
- ۹) قاسمی، سحر (۱۴۰۴). مجازات‌های جایگزین در قانون ایران. انتشارات ترجمان نگار.
- ۱۰) موسوی، سیدمحمد، و استبرقیان، مرضیه‌سادات (۱۴۰۰). نقش علل در ارتکاب جرم. انتشارات زلال سبز.

مقالات

- ۱۱) گوهری، سعید (۱۴۰۴). پیشگیری از تکرار جرم در پرتو پابند الکترونیک مجهز به شبکه عصبی خودمزمگذار در نظام نظارت پلیس. نشریه

- ۱۲) کتاباف‌زاده موگهی، فاطمه (۱۴۰۴). راهکارهای فقهی و حقوقی و پیشگیری از تکرار جرم در حقوق کیفری ایران و فقه امامیه. نهمین کنفرانس بین‌المللی رویکردهای نوین مدیریت، روانشناسی و علوم انسانی در قرن ۲۱.
- ۱۳) لعلی، عاطفه، اصغری، عبدالرضا، و ساقیان، محمدمهدی (۱۴۰۳). پیشگیری از ارتکاب جرم توسط مجرمین در زندان. نشریه مطالعات فقه اقتصادی، ۶(۵).
- ۱۴) لعلی، عاطفه، اصغری، عبدالرضا، و ساقیان، محمدمهدی (۱۴۰۴). واکاوی نظریه‌های هویتی بر پیشگیری از تکرار جرم در میان زندانیان. نشریه فقه جزای تطبیقی، ۱۵(۱).
- ۱۵) مدنی، شهرام، و فصیحی، بهمن (۱۴۰۳). واکاوی مدیری ت زمان در کشف جرائم با تاکید بر پیشگیری از تکرار جرم. نشریه پژوهش‌های مدیریت انتظامی، ۱۹(۱).
- ۱۶) معرفي شلحه، عبدالحسین، ساعدی، سیدجواد، و فرحانی، ادیب (۱۴۰۴). نقش روان‌درمانی در پیشگیری از تکرار جرم اطفال و نوجوانان. دومین کنفرانس بین‌المللی روانشناسی، مشاوره، علوم تربیتی و علوم انسانی.
- ۱۷) مسیبی، اشرف‌السادات (۱۴۰۴). نقش برنامه‌های بازپروری در زندان و تاثیر آن‌ها بر کاهش تکرار جرم. بیست و دومین کنفرانس ملی حقوق، علوم اجتماعی و انسانی، روانشناسی و مشاوره.
- ۱۸) قبادیان، علی، و کاظمی، سیدمیرآغا (۱۴۰۳). پیشگیری از تکرار جرم و بازپروری بزهکاران با تاکید بر اندیشه رهبر معظم انقلاب اسلامی. نشریه مطالعات اسلامی حقوق، ۲(۱).
- ۱۹) فرهادی، علی، جمشیدی، علیرضا، و نجفی توانا، علی (۱۴۰۴). توسعه نظام زندانبانی؛ حلقه مفقوده کاهش خشونت و جرم در بین زندانیان. نشریه پژوهش‌های حقوقی، ۲۴(۶۲).